

هامون ایران

تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران

بحران نوجوانی و جوانی در ایران امروز؛ گفتگوی هامون با دکتر ناصر فکوهی

اسماعیل حسام مقدم، 2018 · Sunday, March 18th

بحران نوجوانی و جوانی در ایران امروز در گفتگو با ناصر فکوهی

اشاره - از ابتدای دهه ۷۳۱. ما فرایندی اجتماعی را آغاز کرده ایم که در آن دیگر نه تنها همه افراد در ایران پسا انقلابی متولد می شوند، بلکه جامعه ما در موقعیت پس از دوره نخست بحرانی انقلاب و جنگ که در همه انقلاب های بزرگ دیده می شود و خصوصیت آن فشار و انقباض اجتماعی است، پا به جهان گذاشته و زندگی می کنند. این نسل ها یعنی متولدین سال های ۷۳۱. و بعد، امروز اکثریت مطلق فعال و آینده جامعه ما را تشکیل می دهند چون تمام جوانان و نوجوانان بین ۵۱ تا ۵۲ سال را در بر می گیرند.

۱. پدیده اجتماعی نوجوانان متولد دهه ۷ و ۸. شمسی در سال های اخیر را چگونه تفسیر می کنید؟

از ابتدای دهه ۷۳۱. ما فرایندی اجتماعی را آغاز کرده ایم که در آن دیگر نه تنها همه افراد در ایران پسا انقلابی متولد می شوند، بلکه جامعه ما در موقعیت پس از دوره نخست بحرانی انقلاب و جنگ که در همه انقلاب های بزرگ دیده می شود و خصوصیت آن فشار و انقباض اجتماعی است، پا به جهان گذاشته و زندگی می کنند. این نسل ها یعنی متولدین سال های ۷۳۱. و بعد، امروز اکثریت مطلق فعال و آینده جامعه ما را تشکیل می دهند چون تمام جوانان و نوجوانان بین ۵۱ تا ۵۲ سال را در بر می گیرند. این گروه ها، نه فقط از رژیم گذشته بلکه از دوران آغاز انقلاب نیز صرفا در حد روایت ها و بازنمایی های گفتمانی و تصویری، یعنی در قالب های خیالین زیباسازی شده، دراماتیزه شده، شیطانی شده، تغییر یافته و غیره و نه به صورت عینی و تجربه زیستی، آگاهی دارند. از طرف دیگر این گروه ها در اکثریت قریب به اتفاقشان همین رابطه را با فرهنگ ایرانی در شبکه گسترده درونی اش (یعنی پهنه بزرگ و متنوع ایران کنونی با همه مشخصات گوناگون فرهنگی شهری، روستایی و سبک های زندگی اش) و با فرهنگ های غیر ایرانی (چه در شرق و سنت های بزرگ هند و چینی و عرب و آسیایی و چه در غرب و سنت های بزرگ اروپایی و آمریکایی) دارند. باز هم رابطه ای کاملا بازنمایی شده و خیالین و واکنشی و عاطفی و به دور از عقلانیت و عینیت و اغلب تحت تاثیر ایدئولوژی ها و گفتمان های سیاسی از یک سو و یا زیباسازی و دگرگون شده در برنامه های تلویزیونی و ماهواره ای از سوی دیگر، دارند. بنابراین می توانم بگویم مشخصه اصلی این گروه ها، نداشتن تجربه عینی و زیسته از تقریبا تمام واقعیت هایی است که زندگی شان را می سازد. زیرا نباید فراموش کنیم که هر

چند این گروه ها با آن دوران ها یا با جهان بیرونی و یا حتی ایران در نقاطی دور از خود رابطه نزدیک ندارند، اما باید شرایط و موقعیت هایی را بپذیرند و با آنها سر کنند که در آن چارچوب ها تعریف شده و خود را به ایشان تحمیل می کند. و بدیهی است که هر اندازه این نوع رابطه توهم آمیز تر، خیالین تر، غیر واقع بینانه تر، و در جهت مثبت یا منفی به شکلی مبالغه آمیز دگرگون شده تر باشد، درک آن هم مشکل تر و پذیرشش نیز به همان میزان سخت تر خواهد بود و بر عکس در کنش اجتماعی بیشتر افراد را به سوی غیر عقلانی فکرکردن و عمل کردن و تن دادن به واکنش و عاطفه صرف می کشاند.



2. رخدادهای نوجوانان دهه ۰۸ در مگامال کوروش - تهران را چگونه تحلیل می کنید؟

این گونه «رخدادهای» را ما باید جز «نارخدادهای» قرار بدهیم، یعنی، آنچه به دلیل توهمی که کنشگران نسبت به عمل خود دارند، و وحشت و پارانویای حاکم از هر گونه «عملی» خود انگیزته و به خصوص «گردم آبی» وجود دارد، تبدیل به «رخداد» می شوند. اگر فرض را بر آن بگیریم که گروهی ولو بسیار، در نقطه ای از شهر جمع شوند و باز فرض را بر آن بگیریم که این جمع شدن به هر دلیل و شکلی مشکلی ایجاد کند، معمولاً با چند دخالت کوچک مساله حل می شود، و اینکه مساله را تا به این حد بزرگ کنیم و خواسته باشیم از آن «نشانگان» (سندرومی) بسازیم تا استدلال ها و در واقع خیالات اتوپیایی یا پارانویایی خود را به کرسی بنشانیم، به نظر من کاری بسیار سطحی است. نه اینکه هیچ معنایی در این موضوع وجود نداشته باشد، اما به نظر من، ما نشانگان بسیار مهم تر و حتی روشن تری از این گونه مسائل داریم که می توانند به ما وضعیت بحرانی را نشان دهند. تاکید بیش از اندازه بر روی این «رخدادهای» به نظر من چه در جنبه مثبت چه در جنبه منفی، باعث می شود که پیچیدگی روزمره که به وضعیت جوانان و نوجوانان ما مربوط می شود نادیده گرفته شود. به گمان من، چند بار که از این اتفاقات بیافتد، بدون شک توهم زدایی هم انجام می گیرد، هم در کنشگرانی که تصور می کنند با این تجمع ها مشکلی حل می شود و هم در آنها که در این جمع ها لزوماً «خطر» و «دست دشمن» را می بینند. این حوادث در آن واحد هم ناشی از این گونه رویکردهای آسیب زده به مساله جوانان و نوجوانان است و هم پدیده ای که به شیوع و مد های ارتباطاتی جدید جهان از جمله رابطه شبکه های مجازی و واقعیت های بیرونی مربوط می شوند و لزوماً معنای خاصی در بر ندارد. این پارانویا و این اتوپیا پیش از این درباره شبکه اینترنت، سپس شبکه های اجتماعی و از همه این ها بیشتر درباره ماهواره وجود داشت و می بینیم که با گسترش این ها، هر چند تأثیرات زیادی ایجاد شد، اما زیرورویی در روند مسائل و تحول جامعه اتفاق نیافتاد. جامعه به این شکل نه عوض می شود و نه زیر و رو می شود.

3. هویت واقعی و مجازی این نوجوانان چگونه بر ساخته شده که توان تحرکات این چینی مانند تجمع بیش از دوهزار نفری آنها در اعتراض به طراحی پرسش های پایان ترم، را پیدا کرده اند؟

همانگونه که گفتم من در این گونه تجمعات به خودی خود ، آن هم در عصر اطلاعات هیچ چیز عجیبی نمی بینم. هر روز در همه جای دنیا از این اتفاقات می افتد اما چون به آنها توجه خاصی نمی شود ندیده گرفته می شوند و یا صرفا مسئولانی که با آنها در تماس هستند، نسبت به این حوادث واکنش نشان می دهند. بنابراین اتفاق خاصی در این نوجوانان نیافتاده است. در روزگار ما هم ، بارها همین تجمعات را در مدارس می کردیم که مثلا به نمراتمان اعتراض داشتیم و البته امروز با وجود اینترنت و موبایل و شبکه های مجازی، ابعاد بسیار می تواند بزرگتر شود و مشکلاتی برای شهر ایجاد کند، اما نباید دچار حس پارانویایی شد و تصور کرد که اتفاقی سازمان یافته شده است که مثلا همه چیز را خراب کند. باید دقت داشت که یک نظام اجتماعی بسیار سخت به وجود می آید و به سادگی قابل فروپاشی نیست و در حال حاضر هر چند ما از بحران های اخلاقی، ارزشی، هویتی و غیره در جامعه خود صحبت می کنیم، هیچ کدام این سخن ها به معنی آن نیست که بحران های ساختاری عمیقی وجود دارند که کلیت نظام اجتماعی ما را دارند فرو می ریزند. گفتن چنین سخنانی به نظر من هم سطحی نگری بالایی می خواهد و هم نبود دیدگاه های تحلیلی و نداشتن شناخت از وضعیت ایران، منطقه و جهان و موقعیت های مشابهی که هر روز در همه جا می بینیم.



4. ظهور این پدیده در جامعه ایران در این دوره خاص چه دلایل و چه پیامدهای فرهنگی و اجتماعی با خود به همراه دارد؟

گفتم من لزوما سخن خود را به این «پدیده» مربوط نمی کنم چون به نظرم پدیده ها وموذهای بسیار زیاد دیگری در جامعه ما وجود دارد که بسیار مهم تر از این پدیده هستند و به صورت دائم در حال اتفاق افتادن هستند و آنها را باید مد نظر قرار داد. مثلا نبود احساس رضایت در بسیاری از جوانان، عدم وجود بردباری در آنها نسبت به سبک های زندگی غیر از خودشان، نداشتن هیچ چشم اندازی وعدم تلاش برای یافتن راه حل هایی برای مدیریت زندگی شان، عدم تلاش و انفعال در رابطه با مسائل زندگی و جامعه و بی علاقهگی و بی انگیزگی و غیره. روشن است که همه این مشکلات دارای دلایل بیرونی و درونی است. منتها اینکه اصولا ما تمام این پدیده های اساسی را نبینیم و به یک تجمع بپردازیم به نظرم بسیار سطحی نگرانه می آید. بنابراین اگر از دلایل و پی آمدها صحبت می کنیم باید بدانیم موضوع مورد بحث چیست. من موضوعی مثل این گونه تجمع ها را آنقدر مهم نمی دانم که درباره دلایل و پی آمدهایشان صحبت کنم. اما موضوع بحران نوجوانی و

جوانی در ایران کنونی را ، چرا. معتقدم بحثی بسیار حدی است که هر روز ممکن است به شکل جدیدی بروز کند و بسیار آسیب زا هم باشد.

5. با ظهور این پدیده ها چه تغییراتی در ساختار قدرت/اقتدار اجتماعی در جامعه ایران شکل گرفته است؟

اگر به بحثی منطقی برگردیم ، یعنی مشکل را نه در یکی دو تجمع بلکه در آسیب هایی ببینیم که به برخی از آنها اشاره کردم به خصوص در گسترش بی هویتی، عدم رضایت، انفعال، پرخاشگری، از میان رفتن خطوط قرمز اجتماعی و بحران روابط با درون و بیرون، آن گاه می توانم بگویم: قدرت سیاسی و مدیریت اجتماعی باید و حق دارد نسبت به وضعیت بسیار نگران باشد. و اگر این نگرانی وجود نداشته باشد باید بسیار متاسف بود. زیرا این امر خبر از نداشتن آگاهی نسبت به خطرات احتمالی این بحران ها و پی آمدهایشان است. افزون بر این گروه های سنی بالاتر که بخش بزرگی از جامعه ما را تشکیل می دهد، به خصوص گروه های سنی بین ۵۴ تا ۵۶ که نسل والدین را تشکیل می دهد باید نسبت به این وضعیت نگران باشند زیرا فرزندان آنها در صف اول ضربه پذیری از این بحران ها قرار دارند فشارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و هویتی، بیش و پیش از همه این گروه های نوجوان و جوان را تهدید می کنند. و افزون بر این در کمتر ده یا بیست سال دیگر این ها هستند که تقریباً زمام تمام امور را باید در این پهنه به دست بگیرند و اگر اینها با بحران های سخت روبرو باشند، بدون شک مدیران قابل نخواهند بود و نخواهند توانست موقعیت ها و شرایطی را که دائماً پیچیده تر می شوند را اداره کنند. این خطر بزرگی است که آینده ما را تهدید می کند. در این میان برای برگشتن به پرسش شما، پاسخ من این است که اگر قدرت سیاسی، احساس می کند که نیاز به بالا بردن اعتماد اجتماعی دارد، باید این نابسامانی ها را جدی بگیرد و به جای آنکه سعی کند از توجه و تاکید بر آنها جلوگیری کند، خود در صف اول کسانی باشد که خواستار روشن شدن وضعیت، دلایل آن و راه حل هایش باشد. نفی صوری مسائل و مشکلات هیچ مشکلی را حل نمی کند و تنها کالبد اجتماعی را شکننده تر می سازد. اگر هم قدرت سیاسی هنوز اصولاً به چنین درکی نرسیده که باید تاسف خورد، زیرا، این ناآگاهی می تواند بسیار برای همه ما گران تمام شود و بحران ها را رو به وخامت ببرد. زنگ های خطر ، فراتر از رخدادهایی که شما به آنها اشاره کردید، هر روز، در سراسر ایران در حال به صدا در آمدن هستند و قدرت سیاسی نه تنها نباید گوشش را بر آنها ببندد بلکه باید شرایطی ایجاد کند که زودتر و بهتر از هر کسی آنها را بشنود و برایشان راه حل های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیابد. هر روز که می گذرد کار مشکل تر می شود. ما امروز همه امکانات شروع به اصلاح وضعیت را داریم و تنها نیاز به جرات و جسارت مسولان و درک بهتر مردم از شرایط وجود دارد تا بتوان بسیاری از مشکلات را در کوتاه و میان مدت حل کرد. برخی از مشکلات دراز مدت نیز راهبردی هستند و برای حل آنها هر چند راه درازی وجود دارد اما این راه باید از جایی شروع شود.

6. نظام آموزش رسمی در بساختن این هویت در نوجوانان چقدر تاثیر داشته است؟

متاسفانه نظام آموزشی ما بر اساس گروهی از پیش فرض های اغلب ایدئولوژیک ساخته شده است که به جای استفاده از سنت ها و اصول دینی که منابع بی پایانی برای ساختن یک نظام آموزشی بسیار معتبر هستند در همه جای دنیا مورد استفاده هستند، آن اصول را که به نظر من نه ربطی به ست ما دارند و نه دین ما، سر منشا کار خود قرار داده است. اصولی مثل صوری گرایی، توجه به ظاهر و نه باطن مسائل، جماعت گرایی، عدم توجه به مسائل روز و مدرن و تغییر جوامع، عدم توجه به پویایی فرهنگ و نیاز به اصل بازبینی مسائل بر اساس دیدگاه های تجربی و علمی (که از مهم ترین اصول حتی مذهب شیعه است)، عدم توجه به پراگماتیسم و مصلحت گرایی و بینی اجتماعی که همواره در سنت های ما مورد توجه بوده، گریز از اشرافی گری، و تبلیغ ساده زیستی و هماهنگی با طبیعت ، تبلیغ دوستی و آرامش و وقار و ادب و متانت و اعتدال، همه و همه این ها اصولی هستند که باید و می توان دست به گسترش آنها زد در نظام آموزشی مان

زد. اما نه صرفا در سطح گفتمان چون گاه این عمل انجام شده است، اما چطور می توان در جامعه ای که نولیبرالیسم در آن بیداد می کند و هر روز فاصله طبقاتی بین اقشار فقیر و ثروتمند بیشتر می شود، هر روز تبلیغ خصوصی سازی و تجاری سازی می شود، هر روز مردم مجبورند برای حقوق قانونی خود مثل مسکن و شغل و آموزش و بهداشت و حمل و نقل مبالغ هنگفت تری بدهند، چگونه در جامعه ای که الگوی خود را لیبرالیسم بریتانیای مارگارت تاچر و آمریکای رونالد ریگان قرار داده است و تمام مهارهای اقتصادی را به دست اقتصاددانان نولیبرال سپرده است که به سرعت جامعه را به سمت خیال های دروغین نولیبرالی ببرند و از الگوهای تقلید کنند که حتی کشورهای خود را همچون بریتانیا و آمریکا به ورشکستگی کشانده اند، می توان انتظار داشت که با چند متن که در کتاب های درسی می آید و با توصیه ها نصیحت های بی شماری که هر روز بر در و دیوار همه جا می بینیم، نظام آموزشی بتواند مفید باشد حتی در مدارس بچه ها و نوجوانان به خوبی می بینند که معلمان شریف و زحمتکش چطور زیر فشار مالی هستند و آنها که کار خود را پولی کرده و بر اساس تشویق رقابت و مسابقه و استعداد درخشان و کلاس خصوصی و ... کار می کنند، گوی سبقت را از همه ربوده اند. چگونه می توانیم از نظام آموزشی که علوم اجتماعی را که از نان شب برای این جامعه واجب تر است تحقیر می کند و همه را به سوی پزشکی و علوم مهندسی روانه می کند تا سپس از آنها همان کسانی ساخته شوند که امروز می بینیم چه بلایی بر سر همه آورده اند، انتظار داشت که بتواند تاثیری اجتماعی داشته باشد؟ مسائل بسیار جدی هستند و تا زمانی که نخواهیم آنها را رو در رو ببینیم و حل کنیم، راه به جایی نخواهیم برد.



7. تعلق هویت ملی در میان این نوجوانان را چگونه ارزیابی می کنید؟

نه تنها در این نوجوانان بلکه در اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران مفاهیمی مثل «حس ملی»، «تعلق هویتی» و غیره بسیار ضعیف، واکنشی و بدون درک عمیق و ریشه های محکم است. دلیل هم دارد: چه کسانی و چه روابط اجتماعی می توانند این حس ها را ایجاد کنند. تعلق ملی آن نیست که از کوروش و داریوش و خیالاتمان درباره چند هزار سال پیش که حتی نسبت به آنها نیز آگاهی جدی نداریم، دائم سخن بگوییم و از گذشته های طلایی خود دم بزنیم، تعلق ملی آن نیست که دلمان به آن خوش باشد که این یا آن فستیوال جهانی برنده جایزه شده ایم و یا استعدادهای درخشانمان چنین و چنان کرده اند. تعلق ملی آن نیست که از موفقیت اغلب خیالین کسانی که ناچار شده ان کشور را ترک کنند و یا اصولاً در مهاجرت به دنیا آمده اند به عنوان

موفقیت خود صحبت کنیم. تعلق ملی وقتی به وجود می آید که ببینیم در این پهنه، همه مردم از زنگی نسبتاً مرفهی برخوردارند، زیرا این پهنه یکی از ثروتمندترین نقاط جهان است، تعلق ملی وقتی به وجود می آید که کارهایمان را برای خودمان و بر اساس نیازها و آنچه خودمان تصور می کنیم درست است و البته با توجه به تجربیات دیگران و در تعامل با آنها انجام بدهیم، نه اینکه دائماً چشممان به دست و دهان آنها باشد و ادای آنها را در بیاوریم. متأسفانه کسانی که باید به این نوجوانان مفهوم هویت ملی را بیاموزند، خود این مفهوم را نمی شناسند. از یک سو پان ایرانیست های جدید را داریم که از شعار ایران بر فراز همه دفاع می کنند و تصورشان این است که با گفتن این حرف معجزه ای اتفاق می افتد و همچون همه جریان های راست افراطی و فاشیستی در تاریخ اندیشه های بیمارگونه خود را به مثابه افتخارات ملی می گیرند، از طرف دیگر کسانی را که قائل به هیچ گذشته ای جز گذشته دینی سنتی نیستند. و جالب آنکه هیچ کدامشان از آنچه می گویند خبری ندارند گذشته ایران سه هزار سال تاریخ است که نیمی از آن به پیش از اسلام و نیمی از آن در اسلام قرار دارد و ایران در هر دو دوره تأثیری بزرگ داشته است، این دو هویت غیر قابل تفکیک هستند و این داستانی نیست که به ده بیست یا سی سال مربوط باشد و پیشینه هزاران ساله دارد. اما بزرگی یک ملت در آن است که به خودش باور داشته باشد و بتواند موقعیت کنونی خودش را اداره کند. ما امروز تمام مهارت های لازم، تمام ثروت های لازم و شرایط بین المللی مناسب را داریم. انقلاب اسلامی توانسته است ژئوپلیتیک بسیار مناسبی برای ایران به جود بیاورد. در این میان برای آنکه از همه این نکات مثبت استفاده کنیم نباید به دنبال الگوهای ورشکسته لیبرالی و نولیبرالی بریتانیا و آمریکا به راه بیافتیم و انتظار معجزه از پهنه هایی داشته باشیم که خود بدترین دوره های بحرانی را از سر می گذرانند. وقتی این سخنان را می گوئیم گروهی می پرسند پس چرا همه می خواهند به آن کشورها بروند؟ پاسخ روشن است برای آنکه ما با کمبود هویت ملی سروکار داریم و نمی فهمیم که اگر بخواهیم به گذشته ها وفادار باشیم و این پهنه را حفظ کنیم باید سختی ها را تحمل کنیم. ببینیم اروپا، ژاپن، هندوستان، چین و غیره چه ها کشیدند تا امروز به موقعیتی برسند نسبتاً مناسب و درک کنیم که هویت ملی و موقعیت های مناسب به این سادگی ها و با شعار دادن ها و با پناه گرفتن پشت الگوهای ورشکسته به وجود نمی آید.

8. نوجوانان ایرانی در چه نسبتی با تغییرات و تحولات فرهنگی جهانی قرار دارد؟

متأسفانه همان چیزی که در مورد نظام آموزشی گفتم به صورت بسیار بدتری در نظام های رسانه ای ما وجود دارد. ما خود را از جهان جدا کره ایم. سرعت اینترنت را به حداقل ممکن رسانده ایم و بیشترین تعداد سایت های ممکن را فیلتر کرده ایم، بدین ترتیب راه را برای فیلترشکن ها و روش های فناورانه ای باز کرده ایم که نوجوانان و جوانان ما را مستقیماً به مراکز شستشوی مغزی هدایت کنند که تصویری نادرست از واقعیت های جهان و ایران به آنها می دهند. رادیو تلویزیون ما، حاضر نیست واقعیت قرن بیست و یکم را که نبود عملی انحصار رسانه ای است، بپذیرد و اصرار دارد که در نیمه قرن بیستم در جا بزند، نتیجه آنکه نوجوانان ما تصویری از دنیا دارند که بدترین شبکه های موجود در ترکیه و لس آنجلسی و بریتانیا و آمریکایی به آنها می دهند. بدترین شکل از فرهنگ، سطحی ترین شکل از فهم جهان را. در این شرایط چطور می توان انتظار داشت که این نوجوانان و جوانان بتوانند دنیا را بفهمند در حالی که فهم دنیا امروز بیشتر از هر زمانی بسیار مشکل است. برای این کار نیاز به مهارت های بی شماری وجود دارد از جمله مهارت های زبانی، مهارت های کار با شبکه های مجازی و جستجو در فضای اینترنتی، ولی برای این کار نیاز به ابزارهای زیادی هم هست مثل اینترنت پر سرعت و بسیار ارزان، مثل اپلیکیشن های ارزان قیمت و در دسترس، مثل سهولت دسترسی به همه سایت ها و غیره. ما باز هم در توهمات اتوپیایی یا پارانوایی خودمان هستیم و فکر می کنیم اگر با ابزارهای قرن بیستمی مثل مسدود کردن سایت ها، کاهش سرعت، انحصار رسانه ای به جنگ موج گسترده تغییرات رسانه ای برویم راه به جایی می بریم. این کارها نه تنها نتیجه ای در بر ندارد، بلکه درست برعکس شناخت نوجوانان و جوانان ما را از جهان دقیقاً به صورتی در می آورد که غول های رسانه ای می خواهند. ببینید امروز چقدر نگاه جوانان ما رو به سوی غرب دارد، چطور شیفته آن هستند در حالی که هیچ چیز از مسائل و مشکلاتش نمی دانند. در برابر این کار رادیو تلویزیون های ما یا مسئولان ما چه می کنند: فیلم های هالیوودی را پخش می کنند که نشان می دهند مثلاً در آمریکا سیاستمداران فاسد هستند؛ فیلم هایی که خود یکی از ابزارهای اصلی ایدئولوژیک آمریکا برای تبلیغ سیستم خودش است. یا برنامه های بحث

و گفتگو و سریال ها و فیلم هایی می گذارند ک کم ترین مخاطبی ندارند و هر روز بر تعداد مخاطبان شبکه های غیر ایرانی و ضد ایرانی می افزایند. و از همه بدتر از ابزارهای تبلیغاتی متعلق به نیم قرن پیش یعنی آفیش زدن و تبلیغات و پروپاگاندا ی مستقیما ضد غربی استفاده می کنند. در خالی که کم ترین شناخت از نظام های تبلیغ نشان می دهد امروز تبلیغات مشتقیم و به سبک دوران جنگ جهانی دوم، دقیقا اثر معکوس دارد. اگر کسی بخواهد غرب را، با کارنامه پر از خطا و پر از فساد و تباه کاری اش، در کشوری رو به توسعه محبوب کند، بهترین ابزار برایش آن است که همه جا را پر از شعارهایی علیه غرب کند می تواند مطمئن باشد که همه اندیشه ها به صورت خودکار علیه آن شعارها که می توانند کاملا هم درست باشند، هدایت خواهند شد.

بنابراین هر چه زودتر به خود بیاییم و برنامه های جدی و مناسب برای مقابله با این وضعیت تنظیم کنیم شاید هنوز شانس تاثیر گذاری بر مسائل را داشته باشیم.

This entry was posted on Sunday, March 18th, 2018 at 1:09 pm and is filed under [اقلیت ها](#), [جوانان و نوجوانان](#), [دیگری](#), [زندگی روزمره](#), [سبک زندگی](#), [شهر](#), [گزارش و گفت و گو](#), [مدیریت فرهنگی](#), [مردم شناسی فرهنگی](#)

You can follow any responses to this entry through the [Comments \(RSS\)](#) feed. You can leave a response, or [trackback](#) from your own site.